

## هم‌چنان که حضرتِ «آدم»

هم‌چنان که حضرتِ «آدم»  
قدم می‌زند دم صبحی  
و دور می‌شود از سایبانِ خود  
که رها شود از خوابِ شبانه  
مرا ببین به وقتِ رفتن  
نزدیک‌تر بیا  
بشنو صدای مرا  
دست بزن به من  
با کف دستت دست بزن به تنم  
نترس از این تن در حالِ رفتن!

### As Adam, Early in the Morning

AS Adam, early in the morning,

Walking forth from the bower, refresh'd with sleep;  
Behold me where I pass—hear my voice—approach,  
Touch me—touch the palm of your hand to my Body as I pass;  
Be not afraid of my Body.

lately risen,  
And the school-mistress that pass'd on her way to the school,  
And the friendly boys that pass'd—and the quarrelsome boys,  
And the tidy and fresh-cheek'd girls—and the barefoot negro boy and girl,  
And all the changes of city and country, wherever he went.

His own parents,  
He that had father'd him, and she that had conceiv'd him in her womb, and birth'd him,  
They gave this child more of themselves than that;  
They gave him afterward every day—they became part of him.

The mother at home, quietly placing the dishes on the supper-table;  
The mother with mild words—clean her cap and gown, a wholesome odor falling off her person and clothes as she walks by;  
The father, strong, self-sufficient, manly, mean, anger'd, unjust;  
The blow, the quick loud word, the tight bargain, the crafty lure,  
The family usages, the language, the company, the furniture—the yearning and swelling heart,  
Affection that will not be gainsay'd—the sense of what is real—the thought if, after all, it should prove unreal,  
The doubts of day-time and the doubts of night-time—the curious whether and how,  
Whether that which appears so is so, or is it all flashes and specks?  
Men and women crowding fast in the streets—if they are not flashes and specks, what are they?  
The streets themselves, and the façades of houses, and goods in the windows,  
Vehicles, teams, the heavy-plank'd wharves—the huge crossing at the ferries,  
The village on the highland, seen from afar at sunset—the river between,  
Shadows, aureola and mist, the light falling on roofs and gables of white or brown, three miles off,  
The schooner near by, sleepily dropping down the tide—the little boat slack-tow'd astern,  
The hurrying tumbling waves, quick-broken crests, slapping,  
The strata of color'd clouds, the long bar of maroon-tint, away solitary by itself—the spread of purity it lies motionless in,  
The horizon's edge, the flying sea-crow, the fragrance of salt marsh and shore mud;  
These became part of that child who went forth every day, and who now goes, and will always go forth every day

سایه‌ها / هاله‌ها و انبوه مه  
شاخه‌ی نوری که می‌تابد بر بام‌ها و شیروانی‌های سفید و قهوه‌ای رنگِ کیلومترها دورتر  
کشتی بادبانیِ نزدیکی که خواب‌آلوده با فروکشِ آب فرو می‌لغزد  
زورقِ خردی که کشیده می‌شود به دنبالش  
موج‌های شتابنده‌ی پیچنده / کف به دهان / زودشکن / کوبنده  
رشته‌ی رنگارنگِ ابر؛ میله‌ای دراز و حنایی رنگ / درخود و دور از دست  
و گستره‌ای سرشته از صفا که در برش گرفته  
کرانه‌های افق / بال‌گشایی پرنده‌ی دریا / بوی خوشِ شوراب و گل و لای  
این‌ها همه پاره‌ای از وجود کودکی شدند  
که پیش می‌رفت و  
پیش می‌رود هنوز و  
هماره خواهد رفت

## There was a Child went Forth

THERE was a child went forth every day;  
And the first object he look'd upon, that object he became;

And that object became part of him for the day, or a certain part of the day, or for many  
years, or stretching cycles of years.

The early lilacs became part of this child,  
And grass, and white and red morning-glories, and white and red clover, and the song of  
the phoebe-bird,  
And the Third-month lambs, and the sow's pink-faint litter, and the mare's foal, and the  
cow's calf,  
And the noisy brood of the barn-yard, or by the mire of the pond-side,  
And the fish suspending themselves so curiously below there—and the beautiful curious  
liquid,  
And the water-plants with their graceful flat heads—all became part of him.

The field-sprouts of Fourth-month and Fifth-month became part of him;  
Winter-grain sprouts, and those of the light-yellow corn, and the esculent roots of the  
garden,  
And the apple-trees cover'd with blossoms, and the fruit afterward, and wood-berries,  
and the commonest weeds by the road;  
And the old drunkard staggering home from the out-house of the tavern, whence he had

وَ پسر - دخترک سیاه برهنه پا  
وَ تمام دگرگونگی های شهر و روستای هرکجا که می رفت آنجا

پدر مادر خودش  
چه او که تخمش را کاشت  
چه او که پروریدش در زهدان خود و زاییدش  
البته که بیش از این هم از هستی خود خواهندش داد  
چشم که روی دنیا گشود  
روزی نبود که تکه ای نکنده از خودشان و نداده باشند به کودکشان  
و اینها همه جزیی از او شدند

مادر که بشقابها را نرم می گذاشت روی میز شام  
مادری که کلامش نرم بود و دلپذیر  
و روپوش و سرپندش پاک و نظیف  
و هم چنان که از کنار او می گذشت بوی خوشی از تن و تن پوشش برمی خاست  
پدری که پرتوان / متکی به خود / مردوار / تنگ چشم و تندخو و بی انصاف بود  
ضربه ها / واژه های تند و برا / چک و چانه زنی های لجوجانه و دوز و کلک های ماهرانه  
گپ و گفت های خانگی / زبان و همزبانی / اثاث منزل / دل بی قرار و دردمند  
مهر و محبتی که انکار نمی تواند شد  
احساس آنچه واقعی ست  
و فکر این که مبدا غیر واقعی از آب درآید  
شک ها و تردیدهای روزانه / تردیدها و شک های شبانه  
«اگرها» و «چه طور» های شگفت آور  
این که هر چیزی آیا همان است که می نماید  
یا که چیزی نیست جز غبار و جرقه ای تندگذر؟  
انبوهی مردان و زنانی که شتابان کوچه و خیابانند  
اگر که جرقه ای تندگذر و غبار ناچیز نیستند چیستند پس؟  
خود خیابانها و نمای عمارت ها و چیزهای پشت شیشه ی مغازه ها  
وسایل نقلیه / اسب های ارابه / بارانداز پُر کالا  
آدم هایی که دسته دسته از رود با کشتی ها می گذرند  
دهکده ای که بر بلندی ها دیده می شود از دور هنگام غروب  
و رودخانه ی در میان

## کودکی بود که پیش می‌رفت

کودکی بود که پیش می‌رفت و می‌پوید  
و به شکل همان چیزی در می‌آمد که نخستین بار می‌دیدش  
و آن چیز در طول همان روز  
یا که به پاسی از آن روز  
یا که به سال‌ها و در گردش مدام سال‌ها  
پاره‌ای از وجود کودک می‌شد

یاس‌های نودمیده پاره‌ای از وجود این کودک شد  
و علف‌ها و گل‌های سرخ‌وسفید / شبدرها / آوای شانه‌به‌سر  
و بره‌های سه ماهه و جوجه‌های پشت گلی رنگ ماده قو  
و کره‌ی مادیان و گوساله‌ی ماده گاو  
و جوجه‌های جیک‌جیکوی درون مرغانی یا که کنار آبگیر  
و ماهی‌هایی که آن‌چنان شگفت معلق و بی‌تکان می‌مانند توی آب  
و آب آن مایه‌ی شگفت زیبا  
و گیاهان آبری با کله‌های پهن لطیف  
همه جزئی از او شدند

جزیی از او شدند چهارماهه - پنج‌ماهه قد کشیده‌های توی مزرعه  
جو دانه‌های خزانی / زرد روشن جوانه‌ی ذرت  
و ریشه‌های خوردنی باغ  
و درخت‌های سیب حالا شکوفه‌پوش بعد از این پُر میوه  
و توت‌های جنگلی وحشی  
پیش پا افتاده‌ترین علف هرز کنار جاده  
و پیر میخواره مردی که دیر از خلوت میکده برمی‌خاست و تلوتلوخوران به خانه می‌رفت  
و معلم‌ای که به راه مدرسه از کنار او می‌گذشت  
و پسر بچه‌های آرام و سر به زیر و پسر بچه‌های شرور و سر به هوایی که از کنار او رد می‌شدند  
و دخترکان تازه روی تر و تمیز

## Unfolded Out of the Folds

UNFOLDED out of the folds of the woman, man comes unfolded,  
and is always to come unfolded;  
Unfolded only out of the superbest woman of the earth, is to come the  
superbest man of the earth;  
Unfolded out of the friendliest woman, is to come the friendliest  
man;  
Unfolded only out of the perfect body of a woman, can a man be  
form'd of perfect body;  
Unfolded only out of the inimitable poem of the woman, can come the  
poems of man—(only thence have my poems come;)  
Unfolded out of the strong and arrogant woman I love, only thence  
can appear the strong and arrogant man I love;  
Unfolded by brawny embraces from the well-muscled woman I love,  
only thence come the brawny embraces of the man;  
Unfolded out of the folds of the woman's brain, come all the folds of  
the man's brain, duly obedient;  
Unfolded out of the justice of the woman, all justice is unfolded;  
Unfolded out of the sympathy of the woman is all sympathy:  
A man is a great thing upon the earth, and through eternity—but every  
jot of the greatness of man is unfolded out of woman,  
First the man is shaped in the woman, he can then be shaped in himself

مهرداد فلاح

سه شعر از والت ویتمن شاعر

## شکفته از در آغوش کشیدن‌های زن

شکفته از در آغوش کشیدن‌های زن  
مرد از راه می‌رسد شکفته  
و همیشه همین که می‌رسد از راه شکفته است  
شکفته از زنانه‌ترین زن زمین  
همین که می‌رسد از راه مردانه‌ترین مرد زمین است  
شکفته از گرمای رفیقانه‌ترین زن  
همین که می‌رسد از راه رفیقانه‌ترین مرد است

شکفته از تن بی‌همتای زن است فقط  
که مرد می‌تواند تن بی‌همتایی به خود بگیرد  
شکفته از شعر محشر زن است فقط  
که از راه می‌رسند شعرهای مرد  
(این چنین است فقط که شعرهای من از راه می‌رسند)

شکفته از زنِ مغرور و مصمم را دوست می‌دارم  
فقط در آن دم است که فاش می‌شود من مردِ مصمم و مغرور را دوست می‌دارم  
شکفته از در آغوش فشردن‌های پرتوانِ زنِ خوش‌بر و بازو را دوست می‌دارم  
این چنین است فقط که در آغوش فشردن‌های پرتوانِ مرد از راه می‌رسند  
شکفته از در آغوش کشیدن‌های ذهنِ زن  
همه‌ی در آغوش کشیدن‌های ذهنِ مرد از راه می‌رسند سر به راه  
شکفته از راست کرداریِ زن است که تمام کرداری‌ها می‌شکفند  
شکفته از شفقتِ زن است تمام شفقت‌ها  
عظیم‌ترین چیز روی زمین مرد است / تمامتِ ابدیت  
ذره‌ذره از این عظمت اما شکفته از زن است  
در زن است که مرد هست می‌شود نخست  
و مرد می‌شود سپس

# English

**Mehrdad Fallah**

**Walt Whitman**